

## بازتاب اوضاع سیاسی در اشعار میرزاده عشقی

یدالله بهمنی مطلق<sup>۱</sup>

ملاححت نجفی عرب<sup>۲</sup>

### چکیده

بررسی و تحلیل متون ادبی یک عصر از منظر سیاسی یکی از راه‌های مطمئن و منطقی برای دستیابی به اوضاع و احوال، رویدادها و خط‌مشی‌های سیاسی آن عصر محسوب می‌شود. محمدرضا میرزاده عشقی (۱۲۷۳-۱۳۰۳ هـ.ش) یکی از شاعران عصر مشروطه است که اغلب مسائل سیاسی کشور را با شور انقلابی و شجاعت ادبی بیان نموده و در اکثر وقایع تاریخ ایران آن عصر، خود را مسئول دانسته است. بررسی آثار او از این دیدگاه به روشنگری حقایق پنهان سیاسی و موضع‌گیری‌های او در برابر رویدادهای زمان کمک شایانی خواهد نمود. در روزگار او دو واقعه مهم و بزرگ سیاسی، قرارداد ۱۹۱۹ (تحت‌الحمایگی ایران) و کودتای اسفند ۱۲۹۹، رخ داد که در سرودن برخی از اشعار و همچنین موضع‌گیری‌های سیاسی او تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت. مواضع سیاسی عشقی در این مقاله، از دو منظر اساسی مبارزه با استعمار خارجی و نمودهای آن؛ و مبارزه با استبداد داخلی و چهره‌های برجسته آن مورد مطالعه قرار گرفته که به تفصیل به تحلیل آنها پرداخته شده است.

### کلیدواژه‌ها:

میرزاده عشقی، اوضاع سیاسی، استعمار خارجی، قرارداد ۱۹۱۹، استبداد داخلی،

کودتای اسفند ۱۲۹۹

۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، شهید رجائی، دانشگاه تربیت دبیری شهید رجایی، تهران، ایران.

۲ - دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، و مدرس دانشگاه فرهنگیان

تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۱/۱۸

تاریخ وصول: ۹۳/۰۹/۳۰

## مقدمه

سید محمدرضا میرزاده عشقی (تولد ۱۲۷۳ هـ ش، برابر ۱۳۱۲ هـ ق در همدان و شهادت ۱۳۰۳ هـ ش برابر ۱۳۴۲ هـ ق جنب دروازه دولت در خانه خویش) که «مدتی از اعضای حزب سوسیال دمکرات بود و با کلنل محمدتقی خان پسیان همکاری داشت» (سیهر، ۱۳۳۶: ۳۸۵)، از هفده تا سی و یک سالگی در صحنه‌های سیاسی ایران حضور داشت. این سال‌ها که از پرتلاطم‌ترین دوره‌های تاریخ سیاسی ایران است، به طور تصادفی با مرگ عشقی به اوج می‌رسد و پایان می‌یابد. پرآشوب‌ترین روزگار در تاریخ جدید این سرزمین، همان چند سال پس از انقلاب مشروطه است تا رسیدن به مقام پادشاهی «رضا خان». هنگام قتل عشقی، اوج دخالت‌های انگلیس در ایران است که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، شکل انحصاری نیز می‌یابد. «هاس» مؤلف آمریکایی نیز یادآور شده است: «نقش رهبری‌کنندگان انگلستان در ساخت و پرداخت کودتای سوم اوت، بر کمتر کسی در ایران پوشیده بود.» (ملیکف، ۱۳۵۸: ۴۲)

با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انگلستان، هم می‌خواهد یگانه‌تاز میدان باشد، هم جلوی نفوذ عقاید بلشویکی را بگیرد و یک کمر بند ایمنی علیه جمهوری نوپای شوروی ایجاد کند. به همین دلیل برنامه کودتای رضاخان طراحی می‌شود و رضاخان، رضاشاه می‌گردد. مردم ایران بار فشار را تحمل می‌کنند و احساسات خارجی دیگری را برمی‌انگیزند، چنانکه انسان لحظه‌ای فراموش می‌کند که هر دو بیگانه‌اند.

عشقی، در اغلب مسائل سیاسی کشور موضع‌گیری می‌کند و خود را مسئول تمامی دقایق تاریخ می‌داند و به هر رخنه و روزنه‌ای سرک می‌کشد. او در سال‌های نخست زندگی اجتماعی، شخصیتی معتدل و آرام است، فکرش در مسائل اجتماعی منظم و عمیق و متین جلوه می‌کند، ولی به هر اندازه که با سیاست‌های متضاد آشنایی پیدا می‌کند، روش انتقاد بدون نقشه و هدف در ذهنش بیشتر قوت می‌گیرد و اندیشه‌های برخاسته از احساسات بر عقل و منطقش تسلط می‌یابد؛ چنانکه در قطعه «این مجلس چارم به خدا ننگ بشر بود - دیدی چه خبر بود»، هیچ فردی و هیچ سیاستمداری از حمله و نیش قلمش در امان نمی‌ماند. (جناب‌زاده، ۱۳۲۴: ۱۳۵)

عشقی آشکارا مفاهیم طبقه و گروه سنی را در هم می‌آمیزد و یک نوع جهان‌بینی فاقد انسجام به وجود می‌آورد. او می‌گوید: افراد بالای سی سال، از عرصه فعالیت‌های سیاسی و

پارلمانی خارج شوند، اما این راه حلّ درستی نیست؛ زیرا «حسن وثوق»، «احمد قوام» و... که عشقی از آنها نفرت دارد و بیشتر تیر ترکش سیاسی خود را متوجه آنها می‌کند، در سنی پایین سی سال وارد عرصه شده‌اند. «آنها امروز به ما می‌گویند: تند نروید، عجله نکنید، قدری حسّ اغماض داشته باشید، جوانی نکنید، ما هم مثل شما بودیم، ولی حالا دانستیم که آن تندی‌ها صلاح نبود.» (فائد، ۱۳۸۰: ۱۲۸) عشقی از معلومات علمی فردای انقلاب حرف می‌زند و این معلومات را در اختیار نسل جوان‌تر می‌گذارد، اما انقلاب، تنها مبارزه نسل‌ها و سنت‌ها نیست، مبارزه بر سر سهم هر طبقه‌ای از منافع حاصل از نظام مستقر هم هست. آراین‌پور معتقد است: «نه عشقی و نه عارف دموکرات پا برجایی نبودند و هیچ یک از آنان دورنمای روشنی از سیاست‌های دنیا در مدّ نظر نداشتند، هر دو گوینده به اهمّیت قاطع و بی‌چون و چرای «فرد» مؤمن بودند و انقلاب‌خواهی آنان غالباً بی‌برنامه و هدف بود و جنبه کوفتن و ریختن و برانداختن داشت... همین انحرافات و تزلزل عقیده بود که باعث شد هر دو به اردوی طرفداران «سیدضیاءالدین طباطبایی» که با داعیه اصلاح امور دست به کار زده بود، بپیوندند. با همه این احوال نمی‌توان انکار کرد که آثار آنان، اگر نتوانست آرزوهای آزادی‌خواهان ایران را در برقرار کردن حکومت قادر قانونی و اصلاح اساسی امور اجتماعی بر آورد، مسلماً در بیداری مردم و تلاش‌های آینده آنان در راه آزادی و رهایی از فشار داخلی و خارجی تأثیر فراوان داشته است.» (آراین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۸۱/۲)

از میان وقایع بسیار عصر مشروطه، دو واقعه مهم؛ یکی قرارداد ۱۹۱۹ و دومی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در دوره زندگی عشقی روی داد و در اشعار او بازتاب بسیار یافت و حتی بسیاری از فعالیت‌های سیاسی او را تحت الشعاع خود قرار داد که برای درک بهتر اشعار او، معرفی مختصر این دو جریان ضروری به نظر می‌رسد.

### قرارداد ۱۹۱۹

این قرار داد، در دومین دوره حکومت «وثوق‌الدوله» با انگلستان بسته شد. مفاد قرارداد در مجموع عبارت بود از:

- ۱- دولت انگلستان، با قطعیت تعهداتی را که مکرراً در سابق برای احترام مطلق و تمامیت ایران نموده، تکرار کند.

- ۲- دولت انگلستان، خدمات هر عده مستشار متحصّن را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه، ما بین دولتین توافق حاصل کرد، به خرج دولت ایران تهیه کند.
- ۳- دولت انگلستان به خرج ایران ذخایر و مهمّات سیستم جدید را، برای تشکیل قوّه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد، تهیه خواهد کرد.
- ۴- برای تهیه وسایل نقدی لازم به جبهه اصلاحات مذکوره در ماده ۲ و ۳ این قرارداد، دولت انگلستان حاضر است یک قرض کافی برای دولت ایران ترتیب دهد و تضمینات این قرض با توافق نظر دولتین، از عایدات گمرکی یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد، تعیین شود.
- ۵- دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران، مانند: وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی که در مملکت باشد، حاضر است با دولت ایران موافقت نموده، اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را، راجع به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسایل نقلیه اعمال نماید.
- ۶- دولتین توافق می نمایند، در باب تعیین متخصصان طرفین برای تشکیل کمیته ای که به تعرفه گمرکی مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع مملکتین و تمهید و توسعه و وسایل ترقی آن تطبیق نماید، همکاری نمایند. (آذری، ۱۳۲۹: ۱۳۴ و ۱۳۵)
- برای عقد این قرار داد، انگلستان دویست هزار تومان به «وثوق الدوله» نخست وزیر، یک صد هزار تومان به «فیروز میرزای نصرت الدوله»، وزیر امور خارجه، یک صد هزار تومان به «صارم الدوله»، وزیر دارایی و مبالغی به متنفذین و مدیران جراید، رشوه پرداخت کرده بود!! (حائری، ۱۳۷۳: ۱۷)، عشقی با شنیدن خبر این قرارداد، قصیده سیاسی محکمی درباره موضوع قرارداد با مطلع زیر سرود:

نام دژخیم وطن، دل بشنود، خون می کند

پس بدین خونخوار، گر شد روبه رو چون می کند؟

(مشیر سلیمی، ۱۳۵۰: ۳۳۴)

و در مقدمه منظومه «به نام عشق وطن» در اعتراض به این قرار داد می نویسد: «باید دانست

این ابیات فقط و فقط اثر احساسات ناشیبه از معاهده دولتین انگلستان و ایران است که از طبع من تراوش کرده و این نبوده مگر این قرارداد در ذهن این بنده جز "یک معامله فروش ایران به انگلستان" طور دیگر تلقی نشده!» (همان: ۳۰۹)

او و وطن خواهان دیگر، رئیس دولت وقت، رضاخان، را رسوا کردند. صدر اعظم به رئیس کلّ نظمیه دستور داد، شاعر را تطیع کنند، اما عشقی تسلیم نشد؛ آن گاه او را به زندان «قلهک» انداختند. شاعر با کمال ظرافت و استادانه، اشعاری را سرود و به کمک دوستان و همفکرانش به طور محرمانه به خارج از زندان فرستاد. همفکرانش این اشعار را چاپ کردند که در نتیجه آن آبروی باقیمانده هیئت حاکمه ریخته شد. بالاخره جریان قرارداد ۱۹۱۹ محکوم به شکست شد و به مرحله عمل درنیامد. پس از چندی عشقی از زندان آزاد شد. علت مخالفت عشقی با قرارداد ۱۹۱۹ را عوامل زیر می دانند:

الف- «تسجیل این قرارداد به منزله مستعمره شدن ایران تلقی می گردد.

ب- استقلال ایران و آزادی و اختیار او در داشتن روابط و مناسبات مستقیم با سایر ممالک و عقد هر گونه مقاولات و قراردادهای سیاسی و اقتصادی سلب می گردد.

ج- گمرکات ایران در مقابل ودیعه دائمی که دولت انگلستان می داد، از زیر اختیارات دولت ایران خارج می شد و وزارت دارایی و جنگ و نیروی تأمینیه تحت تسلط و اداره مستشاران انگلیسی قرار می گرفت.» (همان: ۹۴)

به همان اندازه که انقلاب «بلشویکی» برای روشنفکران به طور عامّ و عشقی به طور خاصّ خوشایند و مطلوب بود، به همان نسبت قرار داد ۱۹۱۹ نفرت انگیز و مکروه بود، به طوری که برای چند نسل بعد از آنان نیز نفرت انگیز و درد آور است.

#### کودتای اسفند ۱۲۹۹

اوضاع آشفته کشور، پس از انقلاب مشروطیت و افزایش چشمگیر قدرت نیروهای گریز از مرکز، درگیری های میان سیاستمداران پایتخت، که به ضعف و سقوط پی در پی کابینه ها می انجامید، پریشانی اقتصادی، شورش های متعدد در مناطق مختلف کشور و نفوذ و ملاحظات روزافزون دول بیگانه (خصوصاً انگلیس) در امور داخلی ایران که همه از ضعف مزمن دولت

قاجاریه در ابعاد گوناگون اقتصادی، نظامی و سیاسی ناشی می‌شد، موجب گردید، بسیاری از نخبگان و دولت‌مردان ایرانی راه نجات ایران از تمامی بلایای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را ایجاد دولتی قدرتمند و متمرکز دانسته و به انتظار دستی آهین باشند، که به تمامی بلایای اقتصادی و سیاسی پایان دهد، چنانکه نخستین سرمقاله مجله فرنگستان، ایران را نیازمند «دیکتاتوری انقلابی» و «موسولینی دیگر» دانست. (کاظمی، ۱۳۷۷: ۱۵۵)

در «این زمان یگانه چاره‌ای که تقریباً همه اندیشمندان ایران دوست برای درمان این پریشانی یافتند، دو راه پیوسته و یک‌سویه بود. اول: ایران‌گرایی (ناسیونالیسم) در ایدئولوژی و دوم: دولت‌نیرومند مرکزی در میدان عمل.» (مسکوب، ۱۳۷۳: ۷) سرانجام این دست آهین، از آستین قزاقی کهنه کار بیرون آمد و با وقوع کودتای اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش چهره‌ای به نام «رضاخان» میرپنج پا به عرصه سیاست ایران گذاشت، که در بسیاری از تحولات بعدی تاریخ معاصر ایران، نقش اساسی را بازی کرد. کودتای ۱۲۹۹ با حضور مؤثر نیروی قزاق در اسفند ماه اجرا شد. برخی این کودتا را مولود و معلول شکست قرار داد ۱۹۱۹ می‌دانند. براساس این دیدگاه، سیاست دولت انگلیس در ایران پس از انقلاب روسیه، به سود نظریه استقرار حکومت مقتدر مرکزی تغییر یافت و با پیروزی انقلاب روسیه و استقرار نظام شوروی، افزون بر حفظ هند و امنیت تجاری در خلیج فارس و دستیابی بر منابع نفت منطقه، که از سوی رقیبان پس از جنگ، یعنی؛ آمریکا و فرانسه تهدید می‌شد، دولت انگلیس به منظور حفظ منافع خود و تداوم سلطه بر ایرانیان، سعی در تحمیل قرار ۱۹۱۹ نمود که حاصل آن مخالفت همه جانبه گروه‌های سیاسی و سرانجام شکست این طرح بود.

به این ترتیب انگلیس که از تأمین منابع حیاتی خود در ایران به وسیله قرار داد ۱۹۱۹ ناامید شد، اقدام به اجرای کودتا نمود، تا با روی کار آمدن دولتی نیرومند و دست‌نشانده، به تأمین و حفظ منافع خود پردازد. اما اینکه نیروی قزاق، به پشتوانه نظامی این کودتا تبدیل شد، باید گفت: علاوه بر تحریکات و برنامه‌های برخی از عناصر انگلیسی، همچون ژنرال «آیرونساید» که همواره از سوی محققان مطرح می‌شود، باید عامل دیگر را ورشکستگی کامل نظام سیاسی موجود و بی‌توجهی آن به وضعیت نظامیان دانست. (آیرونساید، ۱۳۶۱: ۴۷) این بی‌توجهی‌ها، موجب نارضایتی این نیرو شد و آنها مسئولیت شکست خود را متوجه دولت مردان و رجال مرکز

می‌دانستند و هدف خود را از کودتا، برداشتن سیاستمداران فاسد از مسند، اعلام نمودند. (بهار، ۱۳۸۰: ۱/۱۰۶)

حسین مکی، نویسنده تاریخ بیست ساله ایران، از سردار اسعد بختیاری، مدرس، سالار جنگ، نصرت‌الدوله، سیدضیاءالدین، استاروسلسکی به عنوان شش تن از افرادی که نامزد رهبری کودتا بودند، نام می‌برد. (مکی، ۱۳۸۰: ۱/۱۴۷) اما در این میان رهبری کودتا به سید ضیاء می‌رسد. او با همکاری رضاخان اقدام به کودتای سیاه کرد، قوای قزاق در شب سوم اسفند ۱۲۹۹ وارد تهران شده، پایتخت را تصرف کردند و شاه فرمان ریاست وزرایی رهبر کودتا را صادر کرد و از آنجایی که مجلس هنوز در فترت بود، کودتا تا اندازه‌ای مشروعیت یافت. دولت سیدضیاء نماینده جناحی بود که روی فریب مردم حساب باز کرده بودند. وقتی او با جیب پر از پول انگلیسی وارد تهران شد، اعلام کرد: هدفش خاتمه بخشیدن به حکومت فاسد اشرافی است و «احمدشاه» قاجار فرمان نخست وزیری او را صادر کرد.

شعر دوره مشروطه در سال‌های نخستین کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش، واپسین تلاش خود را برای حفظ بذر آزادی و استقلال ایران به ثبوت رساند که به بهای بسیاری از اندوه‌ها و دل شکستگی‌ها به تدریج در جامعه ایران در حال رشد بود ولی نتوانست در مقابل نفوذ و رخنه عوام فریبی سیاسی و سرمایه خارجی مقاومت کند.

عشقی با اینکه در سال قبل از کودتا، شاید یکی از طرفداران جدی سردار سپه بود و مستزاد «دیدنی چه خبر بود» را در هجو وکلای مجلس چهارم، با شوخی‌های زننده و کلمات غیرعفیف و ناسزا گفته، دست رد به سینه هیچکس حتی مدرس هم نگذاشته بود، بعد از وقایع جمهوری، طرفدار جدی مدرس و اقلیت شده، مطالبی زننده برضد اوضاع حاضر و بخصوص سردار سپه می‌نوشت و بی‌پروا، با هجویات خود، جمهوری و جمهوریخواهی و نظامیان را به باد استهزا و تمسخر گرفته بود. (مستوفی، ۱۳۸۴: ۳/۶۱۷)

سخنوران و ادیبانی که با شروع این اوضاع صحنه را ترک نگفتند، «عشقی»، «فرخی یزدی» و «بهار» بودند و بزرگان دیگری چون «دهخدا»، «عارف قزوینی» و «سیداشرف‌الدین حسینی» و... از صحنه بیرون رفتند و به این ترتیب جوهره و جان کلام و لب شعر و ادبیات نهضت مشروطه، گرفتار روزگار سیاه و شیطانی شد. (مورین و همکاران، ۱۳۸۰: ۴۵۹ و ۴۶۰)

### بازتاب اوضاع سیاسی در اشعار عشقی

اوضاع نابه‌سامان روز، در شعر «عشقی» تأثیر آشکار دارد؛ وی در اشعارش هیچ وقت از ابراز مخالفت با استعمارگران خارجی و ظالمان و بیدادگران داخلی غفلت نمی‌کند. نظر به اینکه مبارزات عشقی در دو محور عمده مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی صورت گرفته، در اینجا اندیشه‌های سیاسی او را از این دو منظر اساسی بررسی می‌کنیم.

#### ۱- مخالفت با استعمار خارجی

میرزاده عشقی علاوه بر مبارزه با استبداد، پیشگام عرصه ستیز با استعمار نیز بود. وی علاوه بر اینکه مصادیق این امر را به‌خوبی تشخیص می‌دهد، به‌خوبی نیز در راه خود استقامت نشان می‌دهد و به مجاهده می‌پردازد.

از مصادیق عمده استعمار در این زمان می‌توان به تلاش انگلستان برای اخذ امتیازات بیشتر از دربار ایران اشاره نمود. حاصل این تلاش‌ها همانطور که گفته شد معاهده ۱۹۱۹ یا قرار داد «تحت الحمایگی» ایران بود. در این زمان بسیاری از صاحب‌نظران، نویسندگان و شاعران پا به میدان مبارزه نهادند، لیکن یکی از مؤثرترین این قلم‌ها در مبارزه، که رسوایی فراوانی برای «وثوق‌الدوله» فراهم آورد و زمینه لغو این معاهده ننگین را موجب گردید، قلم توانای میرزاده عشقی بود. عشقی این قرارداد را «معاهده فروش ایران به انگلستان» نامید و در یکی از اشعار خود که در سال ۱۳۳۷ هـ.ق، در این زمینه سرود، همه چیز را از دست رفته اعلام کرد:

رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت      باغبان زحمت مکش کز ریشه کنند این درخت  
میهمانان وثوق‌الدوله خون‌خوارند سخت      ای خدا با خون ما، این میهمانی می‌کند  
(مشیر سلیمی، ۱۳۵۰: ۳۱۰)

حسن وثوق‌الدوله، برادر بزرگ احمد قوام‌السלטنه، از رجال سیاسی ایران است که در دوره احمدشاه به سال ۱۲۹۸ ش. برابر ۱۹۱۹ م. به ریاست‌الوزرای رسید و قرارداد ننگینی را بدون اطلاع احمدشاه منعقد نمود که با مخالفت شدید میرزاده عشقی، مردم و مجلس شورای ملی روبه‌رو و در نهایت کان‌لم‌یکن تلقی شد. بی‌گمان میهمانان وثوق‌الدوله، که با خون مردم جشن و میهمانی برپا کرده‌اند، طرف انگلیسی و در رأس آنها لرد کرزن<sup>۱</sup> معروف است.



یا در منظومه «مخالفت با قرارداد ایران و انگلیس» که شاعر آن را علیه قرارداد ۱۹۱۹ به سال ۱۳۳۷ سروده نیز انگلیسی‌ها را مهمانانی معرفی می‌کند که هنوز به خانه نرسیده، صاحب‌خانه را از خانه خودش بیرون می‌کنند:

وای از این مهمان، که پا در خانه نهاده هنوز  
پای صاحبخانه را، از خانه بیرون می‌کند!  
انگلیس آخر دلش، بهر من و تو سوخته؟  
آنکه بهریک و جب‌خاک اینقدر خون‌می‌کند  
(همان: ۳۳۴)

و در ادامه می‌گوید، انگلستان اگر به ما چیز اندکی بدهد، ده‌ها برابر آن را پس می‌گیرد که اشاره دارد به مفاد قرارداد ۱۹۱۹ که پیشتر تفصیل آن آمد:

آن قدر می‌دانم امروز، ار که بر ما داده پنج  
غاز، فردا دعوی پنجاه میلیون می‌کند!  
(همان: ۳۳۵)

غاز «سگه‌ای است و آن جزئی از اجزای قران قدیم است. در بعضی شهرها هر قران که برابر با ریال کنونی است به بیست شاهی و هر شاهی به دو پول و هر پول به دو جندک و هر جندک به دو غاز تقسیم می‌شده است.» (دهخدا: ذیل غاز) چنانکه در بیت فوق آمده پنج غاز معادل نیم شاهی و ده غاز معادل یک شاهی بوده است که کنایه از پول بسیار اندک و ناچیز می‌باشد.

شاعر با افسوس تمام ابراز می‌دارد که عاقبت، انگلیس تمام داشته‌های ما را می‌برد و ما را از آب و خاک و دشت و هامون خود بی‌نصیب می‌گذارد:

دانم، آخر جمله ما را به ملک خویشان

بی‌نصیب از آب و خاک و دشت و هامون می‌کند!  
(همان: ۳۳۵)

و سپس درباره گذشته انگلیس غاصب به ما هشدار می‌دهد که این کشوری که به ریگ بیابان‌های آفریقا چشم طمع داشته، چگونه ممکن است از سرزمین گنج قارون (ایران) چشم بپوشد:

آنکه در آفریک بر ریگ بیابان چشم داشت

چشم پوشی، از دیار گنج قارون می‌کند؟

(همان: ۳۳۵)

و در این زمینه آن قدر گرم می شود که طبع خود را مسئول نگارش تاریخ برای آشنایی ما از اوضاع گذشته می داند، هر چند اذعان می کند، گفته هایش چیزی از این قرارداد را کم و زیاد نمی کند. با وجود اینکه به خوبی می داند ملت ایران، ملتی است که با کمال میل زیر بار اسارت دشمن می رود تا او را از خود راضی کند! اما خود را در قبال آن مسئول می داند، مردم را از حقایق موجود آگاه می سازد.

ملتی کز دادن تن، با کمال امتنان بر اسارت، خصم را از خویش ممنون می کند

(همان: ۳۳۵)

در منظومه طنزآمیز «بشنو و باور مکن» فریاد می زند:

نیست بر این ملت یک لا قبا فکر اجانب پس از این رهنما

(همان: ۲۹۶)

در «تصنیف جمهوری» ویرانی کشور ایران را حاصل دست درازی اجنبی می داند:

دست اجنبی چون کرد، کشور عجم ویران تخم لق شکست آخر، در دهان این و آن

(همان: ۲۹۸)

تخم لق در دهان این و آن شکستن کنایه از رو دادن به دیگران و فرصت دادن به آنهاست. او جمهوری را نسخه پیچیده در لندن برای مردم ایران می داند و چه بسا که این و آن که در ادبیات فارسی ضمیر مبهم است و از نظر بلاغی به قصد تحقیر به کار می رود، کنایه از سردار سپه و دار و دسته او باشد. او دخالت بیگانگان را باعث خزان شدن جمهوری نوپا می داند.

شد خزان جمهوری، نوبهار امساله دست اجنبی بنهاد، داغ بر دل لاله

(همان: ۲۹۸)

و زمانی که در زندان بود و برای آزادی از زندان خطاب به «وثوق الدوله» نخست وزیر وقت و عاقد قرار داد معروف ۱۹۱۹ قصیده «زندانی شدن شاعر» را در تابستان ۱۳۲۷ هـ ق سرود، گفت:

اگر گفتست بیگانه: چه می خواهد در این خانه؟ خیانت می نه بنموده، چه می خواهید از جانش

نگهداری این کشور، اگر ناید زدست تو؟ چرا با دست خود بدهی به دست انگلیسانش؟

(همان: ۳۴۶)

چنانکه گفته شد، عشقی درست مقارن همان زمانی که انگلیسی ها «بغداد» را گرفته بودند و تا نزدیکی «خانقین» آمده بودند و «روسیه تزاری» تا «کِرند» پیش آمده بود، دنیا را در آتش جنگ

آشفته می بیند:

|                                       |                                    |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| جنگ است جنگ، خاک اروپا نهفته است      | در زیر یک صحیفهٔ پولاد اخگری       |
| ایتالی و فرانسه و روس وانگلیس         | بلغار و ترک و ژرمن و اتریش و هنگری |
| بس بمب و توپ جای به جا کرده کوه و دشت | ترسم دگر فتد، کره از این مدوری     |
| دریای آهن است، نه عنوان رسم جنگ       | باران آتش است، نه آیین عسگری       |
| ایران در این میانه، نه آن در صف جدال  | نی مانده زین مجادله، بی بهره و بری |

(همان: ۳۵۴)

او معتقد است هر چند ایران در جنگ جهانی بی طرفی خود را اعلام کرد اما ناخواسته، از آتش آن بی بهره نماند و وارد معرکهٔ جنگ ویرانگر شد. عده‌ای از نخبگان ایرانی، به دلیل احساس هم‌نژادی با آلمانی‌ها یا حس انتقام از روس و انگلیس که بارها و بارها به ملت مظلوم ایران جفا کرده بودند، از وضع حاضر سوء استفاده کرده و به یاری آلمان برخاستند.

|                                     |                             |
|-------------------------------------|-----------------------------|
| در دیده، خشم روس و به دل کین انگلیس | در سر هوای یاری آلمان عبقری |
|-------------------------------------|-----------------------------|

(همان: ۳۵۴)

نخبگان رفتند تا ابراز زورمندی کنند، آلمان در برابر این یاری ایرانیان، جز بذل طلا، راه دیگری نداشت؛ اما انگلستان، بغداد را تصرف کرد و روس، شمال و غرب ایران را به چنگ آورد و سراسر آن را ویران کرد:

|  |                                  |
|--|----------------------------------|
| یک سوی فوج روس، رسیدست تا کنند         | با آن رسوم وحشی و آیین بربری     |
| یک سو به خانقین، کشیدست انگلیس         | تیغی که دارد، آهنش آب مزوری      |
| چیزی نماند کاین دو، به هم در رسند و ما | هریک نشان شویم، به صد پاره پیکری |

(همان: ۳۵۵)

ایران بین این دو هجوم وحشیانهٔ متحدین و متفقین قرار گرفته بود و با سختی و مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کرد و عشقی نیز رنج‌ها و سختی‌های مردم را به تصویر می‌کشید. او دل خوشی از بیگانگان نداشت و هر زمان بدبختی و مشکلات مردم ایران را می‌دید، ذهنش متوجه این جنایتکاران می‌شد و با روحیه‌ای حماسی و دلآوری به عنوان یک جوان پرشور و وطن پرست ضمن اعلام موضع صریح خود، فریاد سر می‌داد:

ایا غریبان مبارک نژادا!  
 گر ایران زمین است، این مرز و بوم  
 ایا دیودینان دون دغل!  
 شما ای سران سپه‌ساز خصم!  
 شما را چرا شوم گشته نهاد؟  
 ز چه دست روس و پروسند عموم  
 شما را چه در سر بود زین عمل؟  
 مر این نیست بستوده آیین رسم  
 همان عشقی جنگ ملّی منم  
 من آن رزم‌خواه جبلی منم

(همان: ۳۸۹)

وی همچنین در مثنوی «نطق لرد معروف»، خیانت‌های وی را به مردم گوشزد می‌کند که برای به دست آوردن یک وجب از خاک ایران، از هیچ نقشه‌ای فرو گذار نمی‌کند؛ لذا بطور شفاف و صریح اعلام می‌نماید لرد کرزن برای اشغال خاک ایران گاه با روس‌ها هم‌پیمان می‌شود و خادمان ملت را به اسیری می‌برد و گاه از خائینی چون وثوق‌الدوله حمایت می‌کند. پس می‌توان گفت عشقی در این میدان هم دشمن خارجی شناس است و هم خائن داخلی شناس:

گهی با روس بندد عهد و پیمان  
 کند اشغال از بوشهر تا رشت  
 برد خدام ملت را اسیری  
 صلاح این‌طور، می‌داند که ایران  
 به قصد این‌که گیرد، خاک ایران:  
 بگیرد کوه و صحرا و در و دشت  
 کند از خائینش، دستگیری  
 شود مستملکاتی ز انگلستان!

(همان: ۳۹۴)

عشقی در هر حال حافظ حریم ایران است و با تهنیتیچ مردم از آنها می‌خواهد جلوی دست‌درازی اجانب را بگیرند. به نظر می‌رسد او توانسته است به عنوان یک شاعر روشنفکر جوان که هنگام کودتای ۱۲۹۹، ۲۶ سال بیشتر نداشت از عهدهٔ رسالت خود که همان آگاه‌سازی و روشنگری است به‌خوبی برآید:

دلیران وطن، همّت گمارند به حلقوم اجانب، پا گذارند. (همان: ۳۹۴)

او از حضور بیگانگان می‌نالند و فغان سر می‌دهد که:

امان از خویش را بی‌خانه دیدن  
 سپس بیگانۀ بی‌خانمان را  
 خود اندر خانۀ بیگانه دیدن  
 به جای خویش صاحب‌خانه دیدن

(همان: ۴۰۵)

و انگلستان سیاست‌باز را ابر قدرت جهان زمان خود می‌داند که دولت‌های ایران، عرب،

هند، سودان، ترک و چین، مانند گویی در میدان چوگانش سرگردانند و هر طور بخواهد به آنها ضربه می‌زند و آنها را می‌راند و با زبان طعنه و تمسخر می‌گوید:

نازم به گوی بازی مردان انگلیس      خم گشته پشت دهر، زچوگان انگلیس  
ایران و هند و تازی و سودان و ترک و چین      افتاده همچو گوی، به میدان انگلیس!  
(همان: ۴۱۰)

در جایی دیگر در اعتراض به بیدادگری و چپاول و غارتگری انگلیسی‌ها و همچنین خوش خدمتی خائنینی که برای آنها خوانی از خون خلق آراسته و گسترده‌اند، می‌گوید:

دست و پای گله با دست شبانان بسته‌اند      خوانی اندر ملک ما، از خون خلق آراسته‌اند  
گرگ‌های انگلوساکسون بر آن بنشسته‌اند      هیبتی هم بهرشان، خوان گسترانی می‌کند  
(همان: ۳۱۰)

اشعار عشقی نشان می‌دهد او با شامه تیز خود، نقشه‌های مکارانه استعمارگران را دریافته و همواره با آنان و دسیسه‌های شومشان مخالفت کرده و مدافع حقوق هموطنانش بوده و ایران را تنها برای ایرانیان می‌خواسته است.

### ۱- مبارزه با استبداد و خودکامگی

مشروطه به نوعی در میان حصارى از استبداد محصور شده بود و از آن متأثر می‌شد، این مسأله یکی از دغدغه‌های ذهنی مشروطه‌خواهان در آن ایام بود. از همین رو دستیابی به آزادی و حقوق قانونی در تمام سطوح برای مشروطه‌خواهان امری ارزشمند و متعالی بود. عشقی از شاعرانی بود که در این زمینه تلاش بسیاری می‌نمود و با مصادیق استبداد در کشور دست و پنجه نرم می‌کرد و غالباً پیکان‌های نظم و نثرش این قدرت‌مداران ستم‌پیشه و بعضاً خائن وطن‌فروش را آماج خود ساخته است:

- «وثوق الدوله (رئیس الوزرا) بر سر ماجرای قرارداد ۱۹۱۹.
  - قوام السلطنه (رئیس الوزرا) به خاطر وابستگی‌اش به سیاست‌های بیگانه.
  - وکیلان و وزیران و شاهزادگان.
  - سردار سپه (رضاشاه) زمانی که سردار سپه در مقام وزیر جنگ و رئیس الوزرا بود.» (سپانلو، ۱۳۶۹: ۱۶۹)
- همانطور که گفته شد، یکی از مصادیق بارز استبداد در زمان حیات عشقی، رضاخان بود که

شاعر از همان ابتدا، مخالفت شدید خود را با او آغاز کرد. او در این راه یکی از شیوه‌های مقابله با استبداد رضاخان را سرودن اشعار منسجم و مدوئی تحت عنوان «جمهوری‌نامه» می‌دانست. جمهوری‌خواهی جریانی بود که در اواخر بهمن سال ۱۳۰۲ ش. در ایران تب آن بالا گرفت و در فروردین سال ۱۳۰۳ ه.ش، قرار بود پارلمان آن را تصویب کند و سردار سپه، رضا شاه، به عنوان اولین رئیس جمهور سوگند یاد کند.

عشقی هیچ‌جا وارد بحث در اساس فلسفه سیاسی - اجتماعی و تعریف ساختار جمهوریت در شکل درست و غیر قلابی آن نمی‌شود. محمد قائد می‌گوید: «به نظر نمی‌رسد عشقی درین باره، زحمت مطالعه به خود داده باشد، اما می‌کوشد در وجهی توصیفی، نه تحلیلی یا تشریحی نشان بدهد که فکر جمهوری در اوضاع و احوال ایران نابه‌جاست و عملاً این فکر را درست تخطئه کند.» (قائد، ۱۳۸۰: ۸۱)

البته ضمن تأیید نظر محمد قائد باید گفت ابزار عشقی در این میدان شعر است و مخاطبانش عامه مردم؛ لذا با شناختی که از حاصل جمهوری‌خواهی دارد با بیانی ساده و همه‌کس فهم، مردم را از دسیسه سردار سپه برای به دست گرفتن حکومت قاجار آگاه می‌سازد:

چه جمهوری عجب دارم من از او  
مگر او غافلست از حال یارو  
که می‌خواهد نشیند جای قاجار  
همان‌طوری که کرد آن مرد افشار  
(مشیر سلیمی، ۱۳۵۰: ۲۸۸)

نکنه قابل توجه و تأمل این است که چون رضاخان و حامیان خارجی او به رغم پایان یافتن غائله جمهوری‌خواهی (دی ۱۳۰۲ و فروردین ۱۳۰۳) همچنان طرح انقراض قاجاریه و بر تخت سلطنت نشاندن وی را دنبال می‌کردند اما برای تحقق این هدف، با توجه به تجربیات تلخ گذشته، خود را نیازمند استفاده از راهکارها و ترفندهای جدی‌تر و حساب شده‌تر می‌دیدند، و بر آن اصرار می‌ورزیدند، عشقی هم با سرودن منظومه جمهوری‌نامه روند شکل‌گیری غائله جمهوری‌خواهی و اهداف و مقاصد شوم پشت پرده آن را بر ملا ساخت. اگر چه در ابتدا این اشعار بی‌نام منتشر شد لیکن پس از ترور و قتل شاعر به دست عمال رضاخان معلوم شد، سروده شاعر بلند آوازه وطن‌پرست، میرزاوۀ عشقی است. نکته مهم این است که عشقی توانسته نقشه

شوم جبهه مخالف و مدعیان جمهوری قلابی را به درستی بخواند و آن را گزارش نماید. گذشت زمان نیز همان چیزی را محقق می‌سازد که عشقی پیش‌بینی کرده بود. و یا در جایی دیگر می‌گوید:

حقیقت بارک الله چشم بد دور!      مبارک باد این جمهوری زور!  
ازین پس گوشها کر، چشمها کور!      چنین جمهوری برضد جمهور  
(همان: ۲۸۶)

در این ابیات شاعر نمایی از استبداد را به تصویر می‌کشد که باید از این به بعد چشم‌ها کور و گوش‌ها کر شود و الا روشنفکران بد خواهند دید. این ابیات، بیت معروف نسیم شمال را به یاد می‌آورد:

کور شوم، لال شوم، کر شوم      لیک محال است که من خر شوم

مردم منظومه سرگرم کننده «جمهوری‌نامه» را به عنوان هجویه‌ای نیرومند علیه سردار سپه و دار و دسته‌اش همچنان می‌خواندند؛ به طوری که این اشعار به قدری ماهرانه و خوب ساخته شده بود که تا مدت‌ها دست به دست می‌گردید و نقل مجالس و زبانزد خاص و عام شده بود، که هر کس ولو اینکه ذوق ادبی هم نداشت از نظر بغضی که نسبت به جمهوری داشت، مقداری از آن را از برداشت. (مکی، ۱۳۸۰: ۵۶۲/۲) «عشقی جمهوریت را مرحله‌ای در مسیر تکامل می‌داند که می‌تواند در جای خود و در وقت مناسب شکل بگیرد. به نظر او جمهوری نه شکلی از اشکال حکومت، بلکه پدیده‌ای است مربوط به دوران بلوغ یک ملت، البته چنین عقیده‌ای با نظر کلی او در جاهای دیگر که تحوّل اجتماعی و اقتصادی را قابل حصول می‌داند، ناهمخوان است.» (قائد، ۱۳۸۰: ۸۴)

عشقی می‌گوید: «جمهوری واقعی، آن چیزی است که اول: کله مردم را عوض کند و بعد کلاه آنها را. آنچه عده‌ای راه انداخته‌اند، «جمهوری قلابی» بود، اگر این نغمه واقعاً جمهوری بود این کلمه به نام خدعه، برای ایجاد یک مملکت تهیه نشده بود و حقیقتاً اشخاصی با افکار طبیعی خود در این موقع این کلمه را عنوان می‌کردند و واقعاً میل داشتند راستی راستی ایران جمهوری شود. آیا آن وقت آزادی‌طلبان و توده چیز فهم مملکت، با این عنوان همراهی می‌کردند؟ مسلماً خیر و دلیلی که عشقی برای این نتیجه‌گیری ارائه می‌دهد، موضوع زمان است او می‌گوید:

«جمهوری سی سال مقدمه لازم دارد و حتماً باید با دست اقلماً دو هزار نفر دیپلمه دارالفنون دیده، اجرا شود.» (همان: ۸۲)

بزرگ علوی معتقد است: «عشقی در نوشته‌هایش خود را مخالف آشتی‌ناپذیر جمهوری ساخته و پرداخته استبداد اعلام می‌کند. وی این جمهوری را روبندی می‌نامد که در پشتش چهره یک فرمانروای ستمکار، واپس‌گرای آغازین، مردم‌ستیز و کشورستیز پنهان شده است.» (علوی، ۱۳۸۶: ۱۵۴)

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| به تهران نیست یکتان انقلابی | به جز مشروطه خواهان حسابی |
| که از وحشت نگردند آفتابی    | اگر گردند خیلی بد لعابی   |
| بیاویزیمشان بر چوبه دار     | به نام ارتجاعیون و اشرار  |

(مشیر سلیمی، ۱۳۵۰: ۲۹۱)

و در جایی دیگر در باب بی‌قانونی مجلس و دولت و سرسپردگی رجال آن می‌گوید:

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| «تدین» گفته مجلس هست با من    | نمایم اکثریت را معین        |
| شود این کار، قبل از عید روشن  | به جمهوری بگیرم رأی قطعاً   |
| نه قانون می‌شود مانع نه افکار | به زور مشت، فیصل می‌دهم کار |

(همان: ۲۸۹، ۲۹۰)

عشقی چون با نمایندگان اکثریت مجلس چهارم سر ناسازگاری داشت، به شدت از کار و کردار آنها انتقاد می‌کرد و چون از دسیسه‌های پشت پرده سیاست، باخبر بود، ندای جمهوریت را که به عنوان پوششی برای انتقال سلطنت از سلسله قاجار به رضاخان بود سرداد، با آنها به مخالفت برخاست و منظومه مهم «جمهوری‌نامه» را، در ضدیت با آنها سرود. (باحقی، ۱۳۷۵: ۶۶)

البته جمهوری‌نامه، که روایت مفصل شکست جمهوری سردار سپه است، در دیوان عشقی و بهار هر دو آمده و اینکه آیا این منظومه از ملک‌الشعرا بهار است یا میرزاده عشقی، به درستی معلوم نیست، به قول سپانلو: «فکر آغازین این منظومه از عشقی بوده و بهار آن را تکمیل و منتشر کرده است.» (سپانلو، ۱۳۶۹: ۱۵۵)

عشقی یکی از مستبدترین و خودکامه‌ترین سرداران مملکت را، «وثوق‌الدوله» می‌داند که با زور و ستم خون مردم را می‌مکد و آنها را به تنگ می‌آورد؛ بنابر این در اشعار فراوانی، به هجو و انتقاد از «وثوق‌الدوله» پرداخته و با خودکامگی‌های او به مخالفت برخاسته است:



میهمانان و ثوق الدوله، خون خوارند سخت  
 ای خدا، با خون ما این میهمانی می کند!  
 ای و ثوق الدوله! ایران، ملک بابایت نبود؟  
 اجرت المثل متاع، بچگی هایت نبود!  
 (مشیر سلیمی، ۱۳۵: ۳۱۰)

در ابیات فوق عشقی به دلیل همکاری و ثوق الدوله با انگلیس در معاهده ۱۹۱۹، از وی انتقاد می کند و او را نماینده تمام عیار وطن فروشان می خواند.

و در منظومه «کلاه نمیدها!» از مردم می خواهد که ساکت ننشینند و در برابر ظلم و ستم ها به پا خیزند و گرنه حقوقشان تباہ خواهد شد و مدعی است فریادهای او برای احقاق حقوق مردم است:

رو بگو این نکته، بر عوام نماها:  
 کله تراشیده ها، سه چاک قباها  
 حق شما را کنند ضایع و پامال  
 گر که نباشد قیام و کوشش ماها  
 کوشش ماها، پی حقوق شماهاست  
 به که به ماها، کمک کنید شماها  
 (همان: ۳۱۷)

و از مردم می خواهد علیه زمامدار زمان، قیام کرده، به حلقه مبارزان و قیام کنندگان علیه بیدادگران ببینند و آنها را از کشور بیرون کنند؛ زیرا آنها با ستم به مردم و دزدیدن مال آنها به ثروت و آسایش رسیده و درصدد فریب مردم هستند:

ما دگر این مرد را قبول نداریم  
 رأی بر این خائن عجول نداریم  
 گر نرسیده به گوششان سخن ما  
 هست ازین ره، که ما فضول نداریم  
 حرف من و دوستان من، همه حقست  
 این گنه ما بود که پول نداریم  
 (همان: ۳۱۸)

عشقی مملکت ایران را، کانون ظلم، ستم، استبداد و خودکامگی می داند که هنوز آیین و رسوم بربریت بر آن حکم فرماست در حالی که در هیچ کشور دیگری از آن نشانی دیده نمی شود. البته این امر نشان می دهد شاعر آن قدر از بی عدالتی و ظلم حاکمان برانگیخته شده که به جای استفاده از زبان منطق به زبان شعر و مبالغه و اغراق برای تهییج احساسات مردم متوسل شده است.

خود این مهد اذیت را و رسم بربریت را  
 به قرن بیستم هرگز نبینی جز در ایرانش  
 (همان: ۳۴۷)

و در جایی دیگر، از خدا می خواهد که ایران، سرزمین استبداد را ویران کند هر چند تمامش خرابی است. این گونه نا امیدانه سخن گفتن حکایت از آن دارد که شاعر در راه مبارزه با

استبداد کم آورده و نتوانسته چنانکه باید مردم را با خود همسو نماید:

ای خدا! این مهد استبداد را ویران نما      گرچه در سرتاسرش یک گوشه‌ای آباد نیست

(همان: ۳۶۴)

و از ظلم و ستم اربابان و توان‌گران در جامعه که مردم زحمتکش را استثمار کرده‌اند، فریاد

سر می‌دهد که:

چه انصاف است این؟ ای دهخدا، دهقان به صد زحمت

پیشد تخم و در آخر، تو ارباب ثمر گردی؟

چه نازی ای توانگر؟ بر خود و بر ضرب دست خود

به‌زور بازوی مزدوریان، ارباب زر گردی؟

(همان: ۳۵۱)

عشقی از اوضاع روزگار خود اصلاً دل خوشی ندارد، فقر و بدبختی مردم را ناشی از ستم زورمداران بر مردم می‌داند، و معتقد است: رجال مملکت ما، همه دزدند و با دزدیدن حق زیردستان، زندگی را به آسودگی می‌گذرانند:

رسید جان به لبم هر چه دست و پا کردم      برون نشد دگر، این منتهای بدبختی است!

رجال ما همه دزدند و دزد بدنام است      که دزد گردنه، بدنام دزد پا تختی است

رجال صالح ما، این رجال خنثی بند!      که از رجال دگر، امتیازشان لختی است

(همان: ۳۷۳)

وی در منظومه «در صفحه غرب» شاه ایران را مخاطب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که از اجنبی پیروی نکند، در کشور قتل و غارت و خونریزی راه نیندازد، اقتدار و افتخار ایران را به بیگانگان نسپرد و در پایان با صراحت و شجاعت او را شایسته پادشاهی و نگهبانی ایران نمی‌داند:

اگر اقتدار است، آنان برنند      وگر افتخار است، ایشان برنند

فقط پس، هوس، دونی و گمرهی      بماند بر ایرانیان تهی!

ترا گیتی ای شاه! خوش آفرید      ولی این شهی، زشت بهرت گزید

نشایسته تو شاه ایران شدی      نگهبان این ملک ویران شدی

(همان: ۳۸۸)

او معتقد است: خیانت‌گران نادانند که به هنرمندان و اهل فضل بی‌توجهی می‌کنند؛ از این رو که اهل فضل و هنر خیرخواه ملت و کشور هستند و به نظر او خودکامگان و تبهکاران بر

کشور ما حاکمند، و غالباً کسانی که مردم را می آزارند و اهل هیاهو هستند و به این رجال خیانت‌گر تقرّب می‌جویند، صاحب مقام و منصب می‌شود:

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| رجال خیانت‌گر آن‌سان خرنند!  | که بر اهل فضل و هنر ننگرند |
| وزین روی: جمعی تبه‌کارها     | هیاهوچیان، مَلّت آزارها    |
| در این دوره: هر یک مقرب شدند | همه صاحب کار و منصب شدند   |

(همان: ۳۹۳)

همچنین عشقی در «سه تابلو مریم»<sup>۲</sup> اشاره می‌کند که چون پیرمرد خواسته‌های نابه‌جای حاکم کرمان را نپذیرفت از کار برکنار و مرده‌شوی پست به خاطر عمل کردن به خواسته‌های نامشروع حاکم، مقرب او می‌شود. عشقی به عنوان یک انسان آگاه و دلسوز مردم حق دارد از ستم‌ها و جفاهای طبقه حاکم در حق توده مردم به ویژه رنجبران و زحمت‌کشان به فریاد آید و با بیانی پر شور، حماسی و کوبنده بگوید:

|                               |                                 |
|-------------------------------|---------------------------------|
| اعلان زوال سیم و زر خواهم داد | دولت همه را، به رنجبر خواهم داد |
| یا افسر شاه را نگون خواهم کرد | یا در سر این عقیده، سرخواهم داد |

(همان: ۴۰۹)

او از ایرانیان می‌خواهد نیروی خود را تقویت کنند و سپس برای گرفتن حق خود از ظالمان قیام کنند. به نظر او مَلّت مغلوب به حکم مغلوب بودن اصلاً حقّ طلبی ندارد؛ زیرا طبق آنچه در عرف ظالمان پذیرفته است، حقّ از آن افراد غالب است.

|                             |                                   |
|-----------------------------|-----------------------------------|
| مَلّت مغلوب حقّ ندارد هرگز: | حقّ طلبد، زآنکه «حقّ لمن غلب» آمد |
|-----------------------------|-----------------------------------|

(همان: ۳۶۶)

او ایران را بیشه شیران می‌داند که در آن پهلوانان بسیار خفته‌اند و هرگز تن به زنجیر و بندگی و ظلم نخواهند داد، بنابر این از مستبدین و خودکامگان می‌خواهد از کارهای خود دست بردارند. البته نباید از نظر دور داشت که شاعر در روند مبارزاتی خود گه‌گاه دچار تناقض می‌شود. این امر را می‌توان به حساب ماهیت شعر و شدت و ضعف جریانات سیاسی و موضع‌گیری مردم و دیگر روشنفکران جامعه نیز گذاشت، چنانکه قبلاً به دلیل احساس ناامیدی، خواهان نابودی و خرابی مملکت شده بود. از سوی دیگر شاعر قصد ندارد با کلام خود، خودکامگان را جری‌تر و گستاخ‌تر کند به همین دلیل، هم مردم را به تقویت توان خود فرا می‌خواند و هم بیدادگران را از خشم

و توان مردم می ترساند.

ولی خفته است در ایران، بسی شیر  
کجا گردن نهد، در زیر زنجیر  
که ایران شیر نر، بسیار دارد  
هژبر حمله ور، بسیار دارد  
(همان: ۳۹۴)

### تشویق مردم به مبارزه و خونریزی

از منحصر به فردترین ویژگی‌های اخلاقی میرزاده عشقی، که از این حیث می‌توان او را با «فرّخی یزدی» مشابه دانست، شجاعت ادبی و مبارزه همراه با خشونت اوست. این شاعر جوان که کار خود را در فضای آشفته مشروطه آغاز می‌کند، در ادامه مسیر با تکان‌های شدید در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی روبه رو می‌گردد، در نتیجه در اثنای این حوادث همچون آتش زبانه می‌کشد و دامن خیانت‌کاران را می‌گیرد. به همین دلیل او همیشه در کنار شجاعت ادبی، خشونت را نیز چاشنی کار خود می‌سازد، شاید از مهم‌ترین علل بروز این رفتار:

- قرار گرفتن در محیط پر التهاب مشروطه و تأثیرپذیری از آن محیط

- یأس و ناامیدی نسبت به روزگار و زندگی

- جوانی و کم‌تجربگی و زود احساساتی شدن

- شکل‌گیری وقایع ناگوار، مثل: قرارداد ۱۹۱۹ و جمهوری رضاخانی و... باشد.

این شرایط، عشقی را برای به‌کار گرفتن روشی مؤثر آماده می‌کند و آرام آرام او را مروج خشونت در دوره خود معرفی می‌کند:

در این محیط که بس مرده‌سوی دون دارد  
وزین قبیل عناصر زحد فزون دارد  
عجب مدار اگر شاعری جنون دارد  
به دل همیشه، تقاضای «عید خون» دارد  
(همان: ۱۹۳)

این شرایط سبب می‌شود که او به مردم پیشنهاد خشونت و خونریزی بدهد.

عشقی در منظومه «زندانی شدن شاعر» روزگار ایران در زمان حمله مغول و حکومت

چنگیزی را برتر و بهتر از روزگار خود می‌خواند.

خود این مهد اذیت را و رسم بربریت را  
خوشا ایام چنگیزی و آن اوضاع خونریزی  
به قرن بیستم هرگز نبینی جز در ایرانش  
نک از چنگیز صد بدتر، کنند این مردم خودسر  
که گر خون‌ریزش بد شیوه بد خونریزی عنوانش  
که پوشند از تمدن، جامه الفاظ الوانش  
(همان: ۳۴۷ و ۳۴۸)

عشقی روز کشتار را، روز خوبی می‌داند، زیرا تمام رجال خائن و بیدارگر بر بالای چوبه دار می‌روند و به سزای اعمالشان می‌رسند:

چه خوب روزی آن روز، روز کشتار است  
حواله همه این رجال، بر دار است  
گر آن زمان برسد، مرده شوی بسیار است  
برای خائن، چوب و طناب در کار است

سزای جمله شود داده از یسار و یمین (همان: ۱۹۲)

او با خشونت تمام می‌گوید:

تمام مملکت آنروز زیر و رو گردد  
به خائنین زمین، آسمان عدو گردد  
که قهر ملت با ظلم روبه‌رو گردد  
زمان کشتن افواج مرده‌شو گردد

بسیط خاک زخون پلیدشان رنگین (همان: ۱۹۲)

### نتیجه‌گیری

میرزاده عشقی یکی از شاعران مبارز، آزادی‌خواه، روشنفکر و در عین حال جوان عصر مشروطه است که به دلیل حضور فعالش در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی کشور و همچنین نشست و برخاست با رجال بزرگ سیاسی و ادبی عصر، به میزان بینش و آگاهی سیاسی خود در اغلب مسائل سیاسی روز ایران بی‌باکانه مواضع تند و قاطع خود را اعلام کرده، چنانکه کمتر مسأله سیاسی را می‌توان نام برد که از نظر تیزبین و ذهن نکته‌سنج او دور مانده و در اشعارش انعکاس نیافته باشد. البته در برخی از مواضع نیز به دلیل کم‌تجربگی، ضعف بینش سیاسی و نداشتن دورنمای روشنی از سیاست‌های آینده دنیای خود، دچار اشتباه شده و بعضاً به اشتباه خود پی برده است؛ مانند پیوستن به اردوی سپید ضیاء و ...

در حوزه مبارزه با استعمار انگلیس به دلیل طرح معاهده ۱۹۱۹، این معاهده ننگین و این استمارگر دیرین، آماج حملات تند و بی‌پروای او قرار می‌گیرد. علاوه بر انگلیس، روسیه نیز از جمله کشورهایی است که با نگاه منفی از آن به صراحت یاد می‌کند. وفور واژه‌های اجانب، اجنبی، بیگانه و ... در اشعار عشقی نشان دهنده اوج نفرت او از آنهاست. در حوزه مبارزه با استبداد داخلی، رضا خان را نمونه بارز یک دیکتاتور مستبد می‌داند و در دو مقاله «جمهوری قلابی» و تکمله آن یعنی، «جمهوری نابالغ» با او و جمهوری قلابی‌اش مخالفت می‌کند و

مستبدترین و خودکامه‌ترین سردار داخلی، وثوق‌الدوله، را نیز مورد انتقاد و هجو قرار می‌دهد. اما نباید انکار کرد که او و همعصرانش در راه مبارزه، با وجود تحمّل مرارت‌ها و دلشکستگی‌های بسیار، گه‌گاه در برابر عوام‌فریبی سیاسی و سرمایه‌خارجی کم می‌آورند اما غالباً توانسته نقشه شوم جبهه مخالف را به درستی بخواند و آن را گزارش نماید. او هرگز لحظه‌ای دست از روشنگری افکار عمومی بر نمی‌دارد و ایران را تنها برای ایرانیان می‌خواهد. در بسیاری از موارد گذشت زمان همان چیزی را رقم می‌زند که عشقی پیش‌بینی کرده بود. او در کنار شجاعت ادبی، گه‌گاه خشونت را نیز چاشنی کار خود می‌سازد تا جایی که خونریزی را کاری مثبت تلقی می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- لرد کرزن (۱۸۵۹-۱۹۲۵) از رجال سیاسی انگلیس است که در دولت پس از جنگ جهانی اول به عنوان وزیر امور خارجه انتخاب شد. او یک سال پس از پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۹) در زمان وزارتش در امور خارجه سیاستی را اعمال کرد که بر اثر آن در نزد ایرانیان منفور شد. در آن تاریخ به اشاره او میان وثوق‌الدوله، نخست وزیر ایران و سرپرسی کاکس، نماینده دولت بریتانیا، معاهده ۱۹۱۹ به امضا رسید.
- ۲- سه تابلو مریم (شب مهتاب، روز مرگ مریم، سرگذشت پدر مریم و ایده آل او) به عقیده سراینده، دیباچه انقلاب در ادبیات ایران است. تابلو اول و دوم ناظر بر سرگذشت مریم، دختر دهقان است که از یک جوان شهری فریب‌خورده و برای فرار از شرم و شکست چاره‌ای جز مرگ ندارد و با تریاک خودکشی می‌کند. تابلو سوم به سرگذشت پدر مریم می‌پردازد که یک عامل دیوانی بوده و در دستگاه اداری مملکت مشغول خدمت بوده است. او همزمان با زاری کردن در مرگ دخترش، ماجرای زندگی خود را برای شاعر بازگو می‌کند و یادآور می‌شود که به دلیل پاسخ منفی دادن به درخواست نامشروع حاکم کرمان از کار برکنار شده است. جای پدر مریم را مرده‌شویی می‌گیرد که از ناموس و شرف بویی نبرده است. عشقی در این تابلو مشکلات جامعه را به صورت نمادین بیان می‌کند و از این رهگذر به بیان اوضاع ایران قبل از انقلاب مشروطه می‌پردازد.

### منابع و مأخذ

- ۱- آرین پور، یحیی، (۱۳۷۲)، از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵ ساله ادب فارسی)، ۳ جلد، تهران: انتشارات زوآر، چاپ چهارم.
- ۲- آبرونساید، سراد موند، (۱۳۶۱)، خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید در ایران، ترجمه بهروز قزوینی، تهران: نشر آینه، چاپ اول.
- ۳- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۰)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ۳ جلد، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم.
- ۴- جنابزاده، محمد، (۱۳۲۴)، پیروزی با حق و عدالت و خداپرستی است، مجله گل‌های رنگارنگ به نقل از کتاب کلیات میرزاده عشقی، سیدهادی حایری، ۱۳۷۳، تهران: انتشارات جاویدان، چاپ اول، صص ۱۳۰-۱۴۰.
- ۵- حایری، سیدهادی، (۱۳۷۳)، سده میلاد میرزاده عشقی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۶- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۳)، کلیات میرزاده عشقی، تهران: انتشارات جاویدان، چاپ اول.
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغتنامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- ۸- سپانلو، محمدعلی، (۱۳۶۹)، چهار شاعر آزادی، تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول.
- ۹- سپهر، احمدعلی، (۱۳۳۶)، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، چاپخانه بانک ملی ایران.
- ۱۰- علوی، بزرگ، (۱۳۸۶)، تاریخ تحوّل ادبیات جدید ایران، برگردان امیرحسین اکبری شالچی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ اول.
- ۱۱- آذری، علی، (۱۳۲۹)، قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان، تهران: نشر بنگاه صفی‌علیشاه، چاپ دوم.
- ۱۲- قائد، محمد، (۱۳۸۰)، عشقی سیمای نجیب یک آنارشیست، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ دوم.
- ۱۳- کاظمی، مشفق، (۱۳۰۳)، ما چه می‌خواهیم، به نقل از نیکی آرکدی از کتاب ریشه‌های انقلاب ایران (۱۳۷۷)، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم، چاپ دوم.
- ۱۴- مستوفی، عبدالله، (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من، جلد سوم، تهران: زوآر، چاپ پنجم.
- ۱۵- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۷۳)، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران: نشر فرزوان روز، چاپ اول.
- ۱۶- مشیر سلیمی، علی‌اکبر، (۱۳۵۰)، کلیات مصوّر عشقی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر،

- چاپ ششم.
- ۱۷- مکی، حسین، (۱۳۸۰)، تاریخ بیست ساله ایران، ۸ جلد، تهران: انتشارات علمی، چاپ ششم.
- ۱۸- ملیکف، اس، (۱۳۵۸) استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی، چاپ اول.
- ۱۹- مورینسن، جرج، (۱۳۸۰)، جولیان بالدیك، محمدرضا شفیعی کدکنی، یرژی چیپک، یان ماریک، فلیکس تاور، تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا امروز، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، چاپ اول.
- ۲۰- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۷۵)، چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر فارسی)، تهران: نشر جامی، چاپ دوم.

Archive of SID